

# سویمن سال درگذشت نیما یوشیج

بدالله رؤیانی

نیما یوشیج

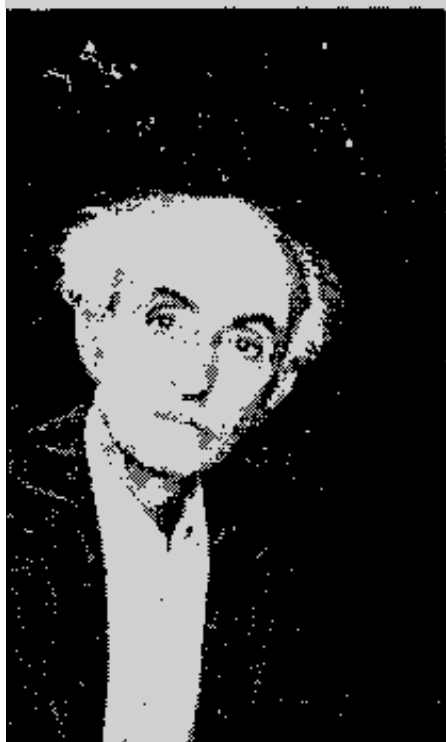
نام اصلی او علی اسفندیاری است. از پدری بنام ابراهیم و از مادری بنام طویلی متولد شد. تا سن دوازده سالگی در میان قبایل کوهستانی و شهبان و چادرشپنان «نور و کجور» زندگی کرد و به خصوص آواز خوانی و خوش در گزاشی که به نخستین کنسرت نویسنده گان ایران می‌دهد میگوید:

«زندگی بدوی من در بین شهبان و ایلمخی باغان گذشت که به هوای چسرا گاه به نقاط دور بیلاق و قشلاق می‌گذاشتند و شب بالای کوهها ساعات طولانی با هم به دور آتش جمع میشدند...»

خواندن و نوشتن را پیش آن‌خوند ده یاد گرفت و پس از آنکه به تهران آمد. تحصیلات ابتدائی‌اش را در مدرسه حاج حسن رشیدی و از آن پس در مدرسه سن‌تولی ادامه داد و همان جا بود که زبان فرانسه را یاد گرفت و در همین جا تحت‌تأثیر دانشویق نظام وفا به سرودن شعر پرداخت.

پس از اینکه با به عرصه شعر نهاد و تصمیم گرفت تا فیودر و حدود آن را در هم گم بریزد و عوض کند، اولین بار نیم خوش را تغییر داد: اسم نیما سرهنگ کهن مازندران را برگزید و پیش زاد گاه خود را به عنوان شهرت انتخاب کرد و «بیج» را که چون بای نسبت خاص اهالی آن سامان است بدان افزود و بدین ترتیب دو کلمه «نیما یوشیج» نام سراینده بزرگ معاصر که می‌شناسید بوجود آمد.

نیما یوشیج



- بعدها شعر نیمه راه جدیدی در ادبیات فارسی باز کرد و موجب جنجال و ابراز آراء و عقاید بسیاری گشت جنجال از هنگام آغاز شد که قسمتی از منظومه «افسانه» تحت عنوان «بیرقی‌ها و لک‌ها» در روزنامه «قرن بیستم» عشقی چاپ شد و سپس شعرهای شب در روزنامه نوبهاره منتشر گردید. قسمتی از آثار نیما که تا کنون به چاپ رسیده از این‌ها است:
- ۱ - نغمه رنگه بریده - اسفند ماه سال ۱۲۶۹
  - ۲ - افسانه - دی ماه سال ۱۳۰۱
  - ۳ - خانواده سریناز - دی ماه سال ۱۳۰۴
  - ۴ - دو نامه - سال ۱۳۲۹
  - ۵ - ارزش احساسات - سال ۱۳۳۵
  - ۶ - مائلی - سال ۱۳۳۶

« روح ادبی شعا قابل تعالی و تکامل است : من مدرسه زابه داشتن چون شعا فرزندی تیریاک میگویم »<sup>۱</sup>

بعدها به خوبی آشکار شد که آن استار تیزبین تانچه اندازه در شاگردش ژرف نگریسته و مزایه استعداد او را تانچه مزایه درست ارزیابی کرده است .

رشد فکری « نیما » در دوران صورت گرفت که همه چیز در مهین ما دستخوش آشوب و دگرگونی گردیده بود و در زمینه هنر و ادبیات هم از « تحول » « انقلاب ادبی » فراوان سخن گفته میشد ، اما حقیقت فنایا جز آن بود که بر زبان این و آن میگذاشت . فرمای خاموشی و خواب عمیق را همیشه با بانگ « انزسای طبل توخالی » « انقلاب ادبی » از میان برد .

مدعیان هنر و ادب بیان « اسباب کهف » سر از خواب گران چند سده برداشته بودند و میخواستند در دنیای بیدار و پر جوش و خروش زیست کنند و چون دریافته بودند که سکههاشان کهنه و مانده و از عهد « دقینوس » است و کسی آنها را به چیزی بر نمیدارد آهسته و کتار خزیدند و رنگ دیرماندگی را از سکهها زدودند و آنها را به ظاهر روشنی و جلا بخشیدند و به نام « سکه نو » عرضه بازار زندگی کردند غافل از آن که صرافان تیزبین و هوشیار فریب رنگ و جلای سکه ها را نخواهند خورد و سکه « زمان » را خواهند خواست !

در چنین هنگامه های « نیما بسویج » با روحی آراسته و پیر طراوت از دل جنگلهای سر سبز هازندران قد بر افراشت و سازشعرش زابه نو را آورد و خاموشی رسوسه انگیز چندین سده را چنانکه شایسته بود شکست و رود بیخ بسته ادبها را به جنب و جوش درآورد و به سری دریای گسترده و بی گران رهنمون شد .

کوشهای یا سکوت دمساز شده از آهنگ دل انگیز و پر خروش « نیما » آزرده شد و فریادهای ناخستودی و کارشکنی و لجاجت از هر طرف برخاست انشا بد آن نعمه بر توان را در میان خود خاموش سازد ، اما چنین نشد زیرا که « زمان » چنین نمیخواست و هر کس سر از فرمان « زمان » بربچه محکوم به واپس ماندن است !

« نیما » خود از این دوران چنین یاد می کند :

« نوبت آن رسید که يك نعمه ناشناس بوقر از این چنگ باز شود . باز شد . چند صفحه از « افسانه » را با مقدمه کوچکی تقریباً در همان زمان تصنیفش در روزنامه ای که صاحب جوانش را به واسطه استعدادی که داشت با خودم هم عقیده کرده بودم<sup>۲</sup> انتشار دادم .

۱ - نیما ، زندگانی و آثار او : ص ۵ - مقصود « نیما » روزنامه

« قرن بیستم » است که « میرزاده عشقی » مدبر آن بود .



جلیل دوستخواه

در آن زمان از تغییر طرز آدای احساسات عاشقانه به هیچ وجه صحبتی در بین نبود . ذهنهائی که با موسیقی محدود و يك نواخت شرقی عادت داشتند با نظرافت کارهای غیر طبیعی غزل قدیم مانوس بودند . يك سر برای استماع آن قطعه از این دهنه بیرون نیامد !

«افسانه» با موسیقی آنها جور نشده بود . غیب گرفتند ؛ رد شد . ولی برای مصنف ابداً تفاوتی نکرد زیرا می دانست اساس صنعتی به چائی گذارده شده است که در دسترس عموم واقع شده باشد . حتی خود او هم وقت مناسب لازم دارد تا بیک دفعه دیگر به طرزخیالات وانشای «افسانه»

تزدیک شود . . . ۱

«نیما» ، « قصه رنگ پریده » را - که خود از آن به نام « از کارهای بچگی یاد میکنم - در بیست و پنج سالگی و « افسانه » را - که شهرت و آوازه بلندی برای او به بار آورد - در بیست و هفت سالگی سرورد . مطالعه همین دو شعر - با وجود سادگی و محدودیتی که در شعر اولی هست کافیت که با روزی ضمیم و توانائی خیال گوینده نوجوان آنرا بخوبی نمایان سازد .

اما « افسانه» زیبایی و نازکی و عظمتش کافی نبود تا کاروان خفته را از خواب برانگیزد و دهیار فرازهای نورافشان و چشم انداز های دل انگیز سازد . باز هم پشتگی و تجربه در کار ، باز هم گوشه گرفتن و از ایشهای زهر آگین این و آن نهراسیدن و به کار خود دل بستن و کار کردن لازم بود و « نیما » پهلوان این میدان شد .

« نیما » خلوت گرفت و در کار عظیم خود غرق شد و با تمام وجود جوشید و کوشید و سلسله مقاله های « ارزش احساسات در زندگی هنر پیشگان » ( که برخی آنرا « مانیفست « نیما مینامند ) می تواند نمودار آگاهی ژرف او در این هنگام و ره آورد او از این سفر معنوی و هنری به شمار آید .

« نیما » خود در نامه ای که برای ناشر « ارزش احساسات » - که به چاپ مجدد آن در يك جلد مبارزت و رزیده - ۲ نوشته است با کشاده نظری خاصی میکوید :

« مقاله ته پر خوب است و نه پرید . . . اگر بیچید گیهائی در بعضی از جملات باشد و ناشی از عقاید بیرون نسیر مانند بعضی از اهل علم و اصطلاح تشخیص داده شود علتش معلوم است : مقاله آدمی مثل من هم برادر بعضی شعرهای من خواهد بود [ که ] گفته اند : المال یشبه صاحبه »

۱- « نیما » زندگانی و آثار او : ص ۸۶ - ۸۵ . ۲ - چاپ نخستین « ارزش احساسات » در سالهای ۱۹ - ۱۳۱۸ در ماهنامه « موسیقی » و چاپ دوم آن در ۱۳۳۵ در يك جلد جداگانه صورت گرفت . ۳ - « ارزش احساسات » : ص « و » ،

« نیما » در این نوشته بر ارزش ابتدا به بحث درباره عقیده‌های فیلسوفان و منتقدان و هنرشناسان نامدار غرب می‌پردازد و نظریه‌های « کانت »، « هگل »، « فروید » و بسیاری دیگر را (هر یک از جهت هائی) رد میکند و در برابر آنها به افکار دلیلی می‌پردازد.

سپس به زمینه‌های انفعالی، یادرونی و اجتماعی یا بیرونی هنر عطف توجه می‌کند و در کارشناسی آثار ادبی و هنری بزرگ‌دنیای نزدیک‌ترین زمانها («ودا»، «نوستا»، «پالمپاد»...) تا زمانهای اخیر (آثار: «شکسپیر»، «هواگو»، «واگنر»، «شوپن»...) به زمینه‌های گوناگون آنها می‌پردازد و در کار هر یک بررسی عمیق و همه‌جانبه‌ای می‌کند و حاصل این همه را در یک جمله می‌ریزد:

« هنر پیشخان زبردست نباید همان درست و دقیق زمانهای معلوم تاریخی هستند. » ۱۳

آنگاه به ادبیات ایران از آغاز اسلام به بعد روی می‌آورد و آنرا درجه بندی می‌کند (البته نه به صورت سبک بندوبندی کلمی معمول که تا کنون کرده اند بلکه بر حسب دقت در زمینه‌های درونی روح هنرمندان و زمینه‌های بیرونی دوران آنها).

« نیما » شعر «حافظ» را «بزرگ احساسات انسانی» و خود او را از «ازجیب‌ترین شعرای روی زمین و اجوبه شگفت انسانی» می‌داند.

« نیما » برای اثر و نفوذ دیگر گویهای اجتماعی در آفرینش هنری اهمیت درجه اول قائل است و یا قاطعیت می‌گوید:

« شخصیت‌های با اهمیت تر متولد شده از تحولات با اهمیت ترند. » ۱۴

« نیما » به سبب تکمیلی هنر در سرزمین‌های دور و نزدیک توجه می‌کند و کوششهای هنرمندان هر دوره و هر سرزمین را برای پشت یازدن به قید و بندها و سنتهای پوسیده و کهنه روی کار آوردن شیوه‌های نو و اندیشه‌های تازه شرح می‌دهد و در مورد مبین خویش نیز کار همه هنرمندان را از نظر می‌گذراند و ارزش نسبی آنها را (چه کم و چه بیش) در پیش بردن هنر و ادب ایران باز می‌نماید و حق همه پیشخانان این راه را ادا می‌کند.

مقاله « ارزش احساسات » برای شناخت جهان بینی « نیما » و آنگاه شدن از من خورد او با دنیای هنر و هنرمندان بسیار لازم است.

۵۵۵

« نیما » پس از انتشار « افسانه » - که اثری است کاملاً بدیع و نو آورده و

۱ - همان کتاب : ص ۳۸ . ۲ - همان کتاب : ص ۴۱ - ۴۰ .

۳ - همان کتاب : ص ۴۶

بسیاری دیگر از سرودهای ابتدائی خود - که اغلب برای طبع آزمایی و بسیار به شیوه پیشینیان متمایل است - رفته رفته راه اصیل خود را باز یافت و به خلق آثاری که وجه مشخص هنر او به شمار می آید پرداخت. برخی از این دسته سرودهای او تا کنون نشر یافته است و از میان آنها میتوان آثار برجسته‌ای چون: «فوقولی قو...» - «خروس میخواند» - «قشوس» - «مرغ آمین» - «آی آدمها» - «مهتاب» - «وای بر من» - «دقیق» و جز آنها را نام برد.

چیزی که میتوان و باید گفت این است که «نیما» همه وقت و همه جا موفق نیست و کارش تمام از آب در نمی آید و این امری نیست که خود بدان آگاه نباشد. او خود بر خلاف بسیاری که جرئت ندارند، با شهامت هر چه تماشاگر به انتقاد از خود می بردارد و میگوید:

«بسیاری از اشعار من بر طبق میل من وزن نگرفته و مقول نظر من نیستند. من این بنا را به تدریج کامل کرده‌ام. من از آن اشعار از نظر وزن عیب می گیرم. تمام اشعار من از نظر وزن آزمایشی بوده است. قطعاتی که خوشتر وزن گرفته به نظر من - «فوقولی قو...» - «خروس میخواند» - «آی آدمها» - «وای بر من» - «مرغ آمین» است. قطعه «مهتاب» نیز که مصرع اول آن اینست: «میسرخشد بشتاب، میتراود مهتاب» وزن مناسب خود را گرفته است...»<sup>۱</sup>

بنابراین اگر کسی میخواهد در این باره مر «نیما» خرده بگیرد خوبست ابتدا به نظر انتقادی خود او در باره کارش توجه دقیق داشته باشد.



در مورد شناخت دقیق و همه جانبه کار «نیما» چنانکه همه طرفهای روشن و تاریک و کامل و ناقص کار وی نمودار گردد و نقطه ابهامی باز نماند اکنون نمی توانیم حرف بزنیم؛ زیرا متأسفانه میراث بزرگ ادبی او همچنان در گوشه‌ای - و شاید در گوشه‌هایی - مانده و در دسترس همگانی قرار نگرفته است و پرواضح است که با توجه به محدودی از آثار او نمی توان بیک ارزیابی کامل و سراسری دست زد و گرنه بسیاری نارسائیه‌ها و ضعفها در کنار رسائیه‌ها و تواناییها در هنر «نیما» دیده میشود که به جای خود شایسته بحثهای مفصل است.

اما از آنچه اکنون میتوان جوییده و پژوهنده را به دیای «نیما» رهنمون گردد علاوه بر «ارزش احساسات» - که نام بردیم - آثار پراکنده نشر یافته او و «افسانه» که چاپ جدید آن سال گذشته نشر یافت - و «ماذنی» - که منظومه ای است شیوا و آراسته و جداگانه به چاپ رسیده است - و «نیما» زندگانی و آثار او - که برخی از آثار برجسته و پاره‌ای از کارهای ابتدائی او را در بر دارد - کم و بیش در دسترس است.

علاوه بر اینها نام‌هایی که «نیما» پوشج «در سال ۱۳۲۵ به «دکتر شین» برنوه

۱ - نیما زندگانی و آثار او: ص ۱۳.

نوشته ( و همراهِ با جواب « پرتو » در کتابی به نام « در نامه » به چاپ رسیده است ) منبع جالبی برای شناخت نظرهای هنری و شیوه کار اوست . « نیما » در این نامه طولانی و پر ارزش به طور پرباشان و پراکنده اصول کار خود را از آغاز تا انجام شرح میدهد . « اکنون مجال آن را نداریم که در این جا به بحث در اطراف مندرجات این نامه بپردازیم ، اما برای آن کسی که در پی شناختن « نیما » و آگاه شدن از سیر ادبیات زنده معاصر است مطالعه دقیق این نامه را واجب میدانیم و توصیه میکنیم .



اثر « نیما » در شعران و گویندگان با استعداد پس از وی بسیار زیاد است و بی هیچ شکمی او آغاز کننده راه درخشان و بزرگی است که هم اکنون رهروان توانایی دارد . « نیما » خود بدین رسالت و پیشاهنگی خویش واقف بوده و آگاهانه نوشته است : « نمره‌ای که این مدت ( مدت خموشی و گوشه گیری او در سالهای پس از ۱۳۰۰ ) برای من داشت این بود که من روش کار خود را منظم تر پیدا کنم : زبانی که در ادبیات زبان کشور من نبوده و من بزحمت عمری در زیر بار خودم و کلمات و شیوه کار کلاسیک راه را صاف و آماده کرده و اکنون در پیش پای نسل تازه نفس می‌اندازم . »<sup>۱</sup>

بسیاری از گویندگان معاصر نیز به نوبه خود به بزرگی کار « نیما » گردن گذاشته و او را ستوده اند . از آن جمله « ا . ا . اعداد » ( احمد شاملو ) درباره او نوشته است : « . . . نیما قید احمقانه « نثری طول مصرعها » را از هم گسیخت و آردوینی و تأثیر فوشبک کلمات را برای شعر کافی دانست . . . اجبار فقیه پرداززی و « شیر و پنیر زیر هم نوشتن و برای هر يك جمله‌ای ساختن » را از قهرست « هنر های شاعرانه » قلم کشید . . . در شعر خود کلمات را با روح شعر و روح شعر را با وزن آن و وزن را با موزیک طبیعی و هنر دکلاماسیون تطبیق کرد و آن را پایه و اساس فرار داد . »<sup>۲</sup>

« ه . ا . سازه » ( عوشنگ ابتهاج ) یکی دیگر از شاعران روزگار ما نیز درباره « نیما » نوشته است :

« . . . شاعرانی که در آینده خواهند آمد همیشه از نیما با عزت و احترام نام خواهند برد و او را بحق سر سلسله تحول شعر روزگار ما خواهند دانست . »<sup>۳</sup>



اما این سخنان بجا و شایسته و بسیاری مانند آنها - که اگر فراهم آید خود کتابی میشود - کافی نیست و جبران کاری را که تا اکنون باید شده باشد نتواند کرد . « نیما پوشیخ » دو سال پیش از این در گذشت و مرگ او اگر هم در آن هنگام

۱ - نیما . زندگانی و آثار او : ص ۹ - ۲ - مقدمه « افسانه » چاپ علی - اکبر علمی ( ۱۳۲۹ ) به نقل « نیما زندگانی و آثار او : ص ۱۳۶ . ۳ - هفته نامه « کاویان » شماره ۳۴ سال ۱۳۳۴ به نقل « نیما » زندگانی و آثار او : ص ۱۳۶ .

روی نمی‌داد خواه و ناخواه روزی سورت می‌گرفت و این امری بود عادی و طبیعی. اما آنچه مهم و درخور اعتنای فراوان است آثار گرانبهای «نیما» است.

«نیما پوشیج» «یك» «بت» نیست که با چند سلام و درود و تعریف و تمجید حقش ادا شود. او آدمی مثل همه آدمها و آغاز کننده يك جنبش بزرگ ادبی و هنری است و مردم نیاز دارند که هر چه بهتر او را بشناسند.

«نیما» به قراری که خود بارها اشاره کرده است و دیگران هم مکرر گفته‌اند آثار فراوان چاپ نشده دارد و «هستی» و «نیستی» این آثار بسیار مهمتر از «وجود» خاکبازی است.

پس از درگذشت «نیما» تنها دافسنه» که پیش از آن هم سه بار به چاپ رسیده بود - همراه با تعدادی رباعی که سرمنظر از شیوه انتخاب آنها بیشتر آنها به هیچ وجه نماینده ذوق و هنر «نیما» نیست به چاپ رسیده و کار انتشار دیگر سروده های «نیما» تا به امروز همچنان معطل مانده است.

این مسئله ای صرف نظر کردنی و از یاد بردنی نیست. کنجینه گرانبهای دست پرورده های غنیمت بارود این سخنندان ادا شده و بیستگام روزگار ما را بیش از این نمی‌توان و نباید در گوشه های دیر غبار فراموشی رها کرد.

سپس ثانوی چشم به رامدرامت «ناباک سروده های» «نیما پوشیج» است و نسل های آینده در این امر سخت تر داوری خواهند کرد.

«نیما پوشیج» «یعنی وجود معنوی و هنری او» هنوز در میان ماست. بیایید از هرک و فراموشی او پیش گیری کنیم.

## نمونه آثار خوب نیما

شهر پوشیج

فوقرالی قو، خردس می خواند

از درون بهفت خلوت ده

از قشيب رهي که چون رگ خشك

در کن مردگان دواند خون

می تند بر جدار سرد سحر

می تراود به هر سوی هامون :

بانتوايش از او ، ره آمد پر ،

مترده می آورد بگوش آزاد

می نماید رهش به آبادان  
کاروان را در این خراب آباد

نرم می آید  
گرم می خواند  
بال می گوید  
پیر می افشاند  
گوش بر زنگ کاروان صدایش  
دل بر آوای نغمه او بسته است  
فو فولی فو : بر این ره تاریک  
کیست گو مانده ؟ کیست گو خسته است ؟

گرم شد از دم نواگر او  
سردی آور شب زمستانی  
کرد افشای رازهای مگو  
روشن آرای صبح نورانی

با فن خاک بوسه می شکند  
صبح قازنده ، صبح دیر سفر  
نادی این نقشه از چکر بگشود  
وز ره سوز جان ، کشید بند .

فو فولی فو . ز خطه پیدا  
می گریزد سوی امان شب کور ،  
چون بلیدی دروغ ا کز در صبح  
به نواهای ریز گردد دور

می ستابد مرد سوار  
گرچه اش در سیاهی اسب رمید  
عطسه صبح در دماغش بست  
نقشه دلکشای روز سپید

۱ - دیوهای دروغ : اصطلاح اوستایی



این زمانش به چشم ،  
 همچنانش که روز ،  
 ره بر او روشن  
 شادی آورده ست  
 اسب می راند  
 قوفلای قو : گشاده شد دل و هوش  
 صبح آمد . خروس می خواند

همچو زندانی شب چون کور ؛  
 مرغ از تنگی فسی جسته است  
 در بیابان و راه دور و دراز  
 کیست گو مانده ؟ کیست گو خسته است ؟

۲ آبان ۱۳۲۵

### دی شخ ظم

روی این دیوار غم ، چون دود رفته بر زبر ،  
 دائماً بنشسته مرغی ، پهن کرده بال و پر ،  
 که بسر می جنبید از بس فکر غم دارد بسر ،

پنجه هایش سوخته ،  
 زیر خدا کسفر فرو ،  
 خنده ها آموخته  
 ایلتا غم بنیاد ار ،

هر کجا شاخی است مر جا مانده می برگ و نوا  
 دارد این مرغ کدر بر رهگذار آن صدا ،  
 در هوای تیره وقت سحر سنگین بجا

او ، نوای هر غمش برده از این دایا بدر  
 از دلی غمگین در این ویرانه میگیرد خبر .  
 که نمی جنباند از رنجی که دارد بال و پر .

هیچکس او را نمی بیند نمی داند که چیست  
 بر سر دیوار این ویرانه جا ، فریاد کیست .  
 و بجز او هم در این ره مرغ دیگر راست زیست

می کشد این هیکل غم از غمی هر لحظه آه  
 می کند در تیرگی های نگاه من نگاه  
 او مرا در این هوای تیره می جوید به راه

آه سوزان میکشم هر دم در این ویرانه من !  
 گوشه بگرفته منم ، در بند خود ، بیدانه من !  
 شمع چه ؟ پروانه چه ؟ هر شمع ، هر پروانه من !

من به بیچاییچ این لوس و سمج دیوارها  
 بر سر خطی سیه چون شب اهاده دست و پا  
 دست و یائی میزتم چون نیمه جانان بی صدا !

پس بر این دیوار غم ، هر جاش بفشردم بهم  
 می کشم تصویر های زیر و بالای غم  
 می کشد هر دم غم من تیر غم را میکشم

تا کسی ما را نبیند  
 تیرگی های شبی را  
 که بدایها می تشیند  
 می کنیم از رنگ خود وا

ز انتظار صبح یا هم حرف هائی می زنیم  
 باغباری زرد گونه بیله بر تن می تنیم  
 من بدست ، او بانگ خود ، چیزهائی می کنیم -